بسم الله الرحمن الرحیم

## موضوع: ادله / دلیل عقلی / امربه معروف و نهی از منکر

## حکم اولیه امر و نهی در واجبات و محرمات/ ادله خاصه «امر به معروف و نهی از منکر»/ بحث اصولی

#### تعارض ظهور صيغه در وجوب و ظهور متعلق در اطلاق

«تعارض ظهور صيغه در وجوب و ظهور متعلق در اطلاق» بحث بسيار بحث پرمصداقي است و اگر راه حلي پيدا شود خيلي گره­گشا است و حالت اصولي پيدا مي­كند كه خيلي ثمره دارد و قاعده­ای ساري و جاري است، مانند؛ «وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى‏ وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّه»[[1]](#footnote-1)، در این آیه جهت اضافه­ای نيز دارد ولي يكي از مثال­هاي آن اين است. «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله‏ طَلَبُ‏ الْعِلْمِ‏ فَرِيضَه عَلَى‏ كُلِ‏ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاه الْعِلْمِ.»[[2]](#footnote-2)، «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّة يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ‏»[[3]](#footnote-3) در اين موارد و كثيري از اين موارد وجود دارد كه امر بر موضوع و متعلقي آمده است كه از طرفی امر ظهور در وجوب دارد، از طرف دیگر در آن متعلق اطلاق جاري است، ولي يقين داريم كه نمي­توان اين دو را باهم جمع كرد، در «وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى‏»[[4]](#footnote-4) مي­دانيم كه نمي­توان گفت در همه خوبي­ها و حتي مستحبات تعاون است، يا بگوييم «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّة يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ ‏»[[5]](#footnote-5) دال بر وجوب در تمام خيرات ولو مستحبات كه دعوت شود، مي­دانيم كه واجب نيست و لذا يا بايد ظهور وجوب و يا ظهور مطلق را بگيريم.

احتمالات در «تعارض ظهور صيغه در وجوب و ظهور متعلق در اطلاق»

همواره در این موارد دو احتمال وجود دارد كه بايد بين آنها انتخاب كرد؛

1. صرف نظر کردن از «ظهور صيغه در وجوب»؛
2. صرف نظر کردن از «ظهور موضوع و متعلق در اطلاق آن»؛

بر حسب مورد بايد ببينيم كدام يك از اين دو ظهور اقوي است،

1. یا اینکه بگوييم جمله­هايي از اين قبيل هم­زمان بتواند هم وجوب را در محدوده­اي افاده كند و استحباب را در محدوده ديگري. ـ هميشه مي­گفتيم اين كار، كار سختي است، الان هم مي­گوييم كار سختي است ـ اما راهي كه ممكن است براي اين پيدا كنيم(راه سوم) اين است كه بگوييم راهي پيدا كنيم كه در تعارض بين يا ظهور اين، يا ظهور آن اتفاق نيافتد، راه سوم اين است كه جمعي درست مي­كنيم در درون دليل با اين وجه فني كه عرض مي­كنيم،

جمع بین دو ظهور

اين جمع به این شکل است ـ به خصوص با توجه به بحث­هايي كه اخيراً در اصول داشتيم ـ در اصول گفتيم كه بيشتر نظر ما به سمت فرمايش قدما است درست است كه وجوب نوعي بساطت در آن است ولي يك شبه تركيب از جنس و فصل هم در آن است، اين بحثی است كه در اصول نيز اخيراً مي­گفتيم متفاوت با اين است كه معمولاً متأخرين مي­گويند.

اگر از اين بگذريم عمده بحث نكته بعدي است كه حكم وجوب و اينها كه از ادله استفاده مي­كنيم حكم رجحان را از خود مدلول لفظي استفاده مي­كنيم و وجوب را از حكم عقل يا اطلاق. اگر اين مبنا را بپذيريم كه مبناي درستي است آن وقت ممكن است كسي بگويد كه اين مقدمات حكمت يا حكم عقل كه در صيغه جاري مي­شود اين مي­گويد وجوب، «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّة يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ‏»[[6]](#footnote-6) مقدمات حكمت مي­گويد «وَ لْتَكُنْ» يعني واجب است منتها يقين داريم در خيرات و مستحباتي كه واجب نيست، مقدمات حكمت تمام نيست و يك مقدمه آن هم انحلال اين است زیرا بنابر نظريه انحلال خطاب به واجبات و مستحبات همه منحل مي­شود، مي­گوييم خطابي كه منحل شده است مقدمات حكمتي كه تمام شد وجوب را در اينجا درست مي­كند و در حوزه واجبات و محرمات تمام است و لذا ضميمه به اين مي­شود و وجوب را در اين محدوده درست مي­كند، اما در حوزه مستحبات و مكروهات مقدمات حكمت تمام نيست، اگر اين را بگوييم كه حالا به عنوان يك احتمال است كه شايد تا حدي قابل دفاع باشد، البته بعضي شبهات نسبت به اين پیش مي­آيد، اگر اين را بگوييم در این صورت اين دليل و بسیاری از ادله ديگر درست مي­شود، يعني مي­گوييم اين دليل رجحان مطلق را مي­گويد، بعد با مقدمات حكمت وجوب در محدوده واجبات و مواردی كه محذور ندارد، درست مي­شود، اما در محدوده­اي كه يقين داريم كه واجب نیست، مقدمات حكمت تمام نيست.

پس؛

1. احكامي كه مي­گوييم نوعي مركب است؛
2. وجوب را از اطلاق يا حكم عقل به دست مي­آوريم؛
3. احكام انحلالي هستند؛ يعني خطابات انحلالي هستند.

ـ بنابر ممكن است اينها را بگوييم، اگر كسي بتواند اين را درست كند خيلي هنر بزرگي كرده است و مي­تواند خيلي جاها از آن استفاده كند. ـ

### آیه 110 سوره آل عمران

آيه دوم آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتابِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُون» بود كه نکاتی را در مورد آن بيان كرديم.

#### مفهوم «تَأْمُرُونَ»

نكته ديگري كه اينجا وجود دارد راجع به «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» است. «تَأْمُرُونَ» از نظر ادبي ظاهراً صفت است، از خَيْرَ أُمَّة كه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ است، در جمله­هاي خبريه دو احتمال وجود دارد؛

1. گاهي مي­گويد جمله خبريه در مقام انشاء است؛
2. گاهي جمله خبريه حالت وصفي دارد.

در جمله­هاي وصفيه هم ممكن است كسي اين دو احتمال را بدهد و بگويد:

1. اين صفت براي موصوفي ذكر شده ولي در مقام انشاء است. يعني شبيه اينكه مي­گويد يَغتَسِلُ كه جمله خبريه است ولي در مقام انشا است.
2. ممكن است در جاهايي جمله وصفيه باشد ولي در مقام انشاء باشد، اين احتمال وجود دارد، اما اين احتمال البته ظاهر نيست، اصل در جمله وصفيه مثل جمله خبريه اين است كه حالت خبري و توصيفي دارد.

فلذا اينجا علي­رغم اينكه احتمالي مطرح مي­شود كه اين «تَأْمُرُونَ» وصفي در مقام انشا باشد ولي اين خلاف ظاهر است و ظاهر اين است كه توصيف مي­كند، امتي هستيد كه تأمرون بالمعروف. و اينكه در مقام انشا باشد بعيد است،

دلالت «تَأْمُرُونَ» بر رجحان

منتها همين توصيف چون توصيف از امت برتر است قرائن دارد كه در واقع رجحان در اين كار است و در آن صورت از اين بيش از رجحان استفاده نمي­ شود، تأمرون وصفي است، اصلِ اين وصفي هم اين است كه در مقام توصيف است نه انشا، اما به دليل اينكه اين وصف برای امت برتر است، در مقام مدح است، از اين جهت است كه رجحان اين عمل را مي­فهميم اما بارها گفته شده است كه در مقام مدح بودن، افاده وجوب نمي­كند و فقط مطلق رجحان مي­كند، «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً»[[7]](#footnote-7) در مقام مدح است و بيش از رجحان را نمي­رساند مگر اينكه قرينه خاصه­اي باشد. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُون‏ الَّذينَ هُمْ في‏ صَلاتِهِمْ خاشِعُون‏»[[8]](#footnote-8) در مقام مدح فقط مي­رساند كه خوب است.

اينكه در اينجا قرينه­اي قاطع باشد كه بگويد اين وصف يك وصف الزامي است وجود ندارد. امتي كه به اين كار خوب دست ميزنند، كافي است و بيش از اين اطميناني نيست، مقداري به ذهن مي­آيد كه اين وصف خاص امت بايد يك امر الزامي باشد و از مميزات آنها باشد ولي اين در حدّ اشعار است، صرف اينكه در مقام مدح باشد بيش از رجحان را نمي­رساند.

بنابراين «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» وصف است، ظاهر آن اين است كه در مقام انشا نيست بلكه مقام خبر و توصيف است، البته چون مقام مدح است رجحان از آن استفاده مي­شود، قرينه قاطعه­اي براي اينكه افاده وجوب كند در اين آيه شريفه وجود ندارد و در مقام مدح بودن جز براي رجحان برای چیز دیگری قرينه نيست. خير امت و ويژگي امت بودن هم باز دليل بر اين نمي­شود كه حتماً امری الزامي است، همان­طور كه سياق است «وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» كه امر الزامي است نیز نمی­تواند دليل برای وجوب باشد فلذا اين شواهد هيچكدام در حدّ افاده وجوب نيستند؛ نه «خَيْرَ أُمَّة»، نه «وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» كه سياق باشد.

جمع بندی

بنابراين

1. از اين آيه شريفه حكم رجحان استفاده مي­شود؛
2. بر اساس نکته اول روشن است كه اين آيه بر خلاف آيه قبلي حكم رجحان مطلق براي مطلق معروف را بيان مي­كند؛ اين منافات ندارد كه در يك قسم خاص آن دليل ديگري دالالت بر وجوب کند و لذا در باب امر به معروف و نهي از منكر عقل نیز اين را افاده مي­­كرد كه دو حكم وجود دارد؛
3. يك حكم الزامي در واجبات و محرمات داريم،
4. ولي حكمي قبل از اين داريم كه حكم مطلق رجحان است، امر به معروف در مطلق ارزش­ها؛ ارزش­هاي اعتقادي، اخلاقي، عملي رجحان دارد و مرجح است كه امر و نهي انجام شود.

البته اين وصف مشعر به عليت هم است، يعني شايد بتوان گفت كه جهت خيريت اين امت برمي­گردد به اينكه آمر معروف و ناهي از منكرند منتها اين در حد اشعار است، اگر هم اشعار آن را بپذيريم و دلالت را هم حتي بپذيريم خيريت را در اين جهت حصر نمي­كند و لذا وجوه ديگري كه مي­گفتيم چرا خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ همه آنها محفوظ است ولي يكی از وجوه آن هم ممكن است تأمرون باشد كه اشعار به عليت است.

در جلسه دیروز وجوهي براي خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ذكر مي­كرديم، يك وجه اين بود كه خود اين تأمرون وصف مشعر به عليت است، می­گوییم که اگر هم مشعر به علیت باشد حصر نمی­کند و لذا خَيْرَ أُمَّة یک قضیه مستقله است و ممکن است وجوه مختلفی داشته باشد البته این وصف هم مشعر به علیت است و لذا می­خواهیم بگوییم که این خَيْرَ أُمَّة یک قاعده و یک اصل مهمی است، بالاخره قرآن می­گوید این بهترین امت­ها هستند و این می­تواند جهات مختلفی داشته باشد، یک جهت آن هم این است که در این امت امر به معروف و نهی از منکر است.

مناقشه

البته اگر کسی بگوید که این اشعار نباشد و دلالت و ظهور باشد که جهت خیریت امر و نهی است، اگر این باشد، به اضافه اینکه می­دانیم در امم سابقه هم رجحان امر و نهی بوده است ولی وجوب آن نبوده است آن وقت ممکن است این کمی آیه را به سمت الزام ببرد ولی اینها همه اشعار است. ظاهراً این امر الان مسلم است. کتاب امر به معروف و نهی از منکر آن نویسنده آمریکایی را که می­بینید آنجا خیلی کارهای تحقیقی مفصلی کرده است و در مقدمه آن نوشته است که بیست سال کار کرده­ام، اصل شروع آن هم از حادثه­ای بود که در مترو افتاد. آنجا هم مذاهب اسلامی را مقایسه کرده است و هم اینکه تقریباً این را نشان می­دهد که در امم سابقه و مسیحیت و یهودیت هم این مسئله بوده است ولی در حد خیلی ضعیف و نحیف و بدون اینکه الزام و نظام فقهی و حقوقی قاطعی داشته باشد.

اگر این اشعار نبود و دلالت بود و آیه به نحو دلالت می­فهماند که وجه خیریت شما این است که تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر هستید آن وقت وجه خیریت باید چیزی باشد که متفاوت از امت قبل باشد، متفاوت بودن در اصل نیست بلکه در الزام آن است، آن وقت شاید می­توانستیم الزام از این استفاده کرد منتها این چند مقدمه دارد که کمی زور می­برد تا انسان بخواهد مطمئن شود.

تشرعی و تکوینی بودن «خَيْرَ»

خیریتی که اینجا آمده است خیریت تشریعی است یا تکوینی؟ اینبحث درآیه قابل تأمل است، کنتم خَيْرَ أُمَّة یعنی ما در مقام تشریع شما را در یک جایگاه برتر قرار دادیم و احکام ویژه را به شما دادیم و آیا شما تفضیل تشریعی دارید؟ یا اینکه خَيْرَ أُمَّة أخرجت للناس تفضیل تکوینی است یعنی در متن خارج هم شما برتری دارید؟

برتری ای که خدا به شما داده است در تشریع است یا اینکه تکویناً نیز شما را برتر قرار داده است؟ مثل «وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ- وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ- وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى‏ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِيلا»[[9]](#footnote-9) که آنجا نیز همین سوال مطرح است، یعنی كَرَّمْنایی می­خواهد بگوید که به دلیل اینکه تکلیف به آنها داده است یا اینکه ذات ایشان برتری است؟ اینجا هم چیزی شبیه آن است البته با تفاوت­هایی که بحث دارد. این مطلب نیز در آیه قابل تأمل است که احتمال دارد بگوییم:

1. کنتم خَيْرَ أُمَّة خیریت تکوینی است؛
2. خیریت تشریعی است؛
3. البته بعید نیست بگوییم اطلاق دارد و هر دو را دربرمی­گیرد؛ به این معنا که شما تشریعاً و تکویناً برترید.

جمع بندی

این آیه بر خلاف آیه قبل آن قاعده الزامی را نمی­گوید بلکه دال بر قاعده­ای ترجیحی است و لذا دامنه آن بسیار وسیع­تر است، پس معلوم شد تفاوت این دو آیه خیلی زیاد است علی­رغم اشعارات و گوشه کنایه­هایی که ممکن بود از آیه برای آن مسئله به دست بیاوریم ولی در مجموع نمی­شود به لحاظ فنی و اصولی بگوییم این بیش از رجحان افاده می­کند. اگر رجحان باشد معروف می­تواند همه خوبی و بدی­های مستحب و واجب و حرام و مکروه را دربرگیرد. پس آن قاعده الزامی بود با محدوده مشخص و این قاعده رجحانی است با محدوده اوسع.

### آیه 114 سوره آل عمران

آیه سوم آیه شریفه 114 سوره آل عمران است؛ «لَيْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ يَتْلُونَ آياتِ اللَّهِ آناءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُون(113) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ أُولئِكَ مِنَ الصَّالِحين(114)»

گروهی از اهل کتاب این ویژگی­ها را دارند که گفته شده است مقصود گروهی از اهل کتاب است که مسلمان شدند، این ویژگی­ها، ویژگی­های اسلامی است نه اینکه با حفظ هویت اهل کتابی آنها این ویژگی­ها را دارند چون بعضی می­گویند این آیه می­گوید اهل کتاب هم رستگار و نجات دارند، در نظریه رستگاری و نجات یکی از آیاتی که به آن تمسک شده است این است و آن تمسک درستی نیست. «مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ» می­گوید اینها ویژگی­هایی دارند؛ «1. يَتْلُونَ آياتِ اللَّهِ آناءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُون 2. يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ 3. وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ 4. وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ 5. يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ ». به این آیه برای نوعی پلرالیزم نجات تمسک شده است ، که صحیح نمی­باشد

#### دلالت آیه بر رجحان

اما آنچه که به اینجا برمی­گردد این است که این آیه نیز مانند آیه قبلی دلالت بر وجوب نمی­کند، برای اینکه گروه خوبی را به پنج صفت توصیف می­کند از جمله اینکه یأمرون و ینهون، این توصیف در مقام مدح است و رجحان را افاده می­کند اما اینکه بخواهد وجوب را افاده کند نیست و لذا این نیز مانند آیه قبل مطلق امر به معروف و نهی از منکر است، راجح مطلق که در مستحبات و واجبات و همه جاری است، این قاعده بسیار عامه را افاده می­کند.

مقایسه با آیه قبل

اگر این آیه را با آیه قبل مقایسه کنید؛

1. در آیه 110 آل عمران «وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» بعد از امر به معروف و نهی از منکر آمده بود اما اینجا یؤمنون قبل از امر به معروف و نهی از منکر آمده است. شکل ظاهری و اولیه این تقدم، این است که؛
2. در آیه 110 آل عمران تؤمنون ذکر عام بعد از خاص است، ذکر کل بعد از جزء است، امر به معروف و نهی از منکر یکی از جلوه­های ایمان است. اینجا می­گویند ذکر خاص بعد العام است.
3. می­توان احتمال دیگری نیز داد که در واقع وقتی این دو آیه را باهم می­بینیم، امر به معروف و نهی از منکر می­خواهد بگوید محفوف به دو ایمان است؛
4. ایمانی که پایه امر به معروف و نهی از منکر است؛
5. ایمانی که به واسطه امر به معروف و نهی از منکر ایجاد می­شود؛ چون امر به معروف و نهی از منکر هم ایمان شخص را بالا می­برد، هم ایمان را در جامعه توسعه می­دهد.

می­توان اینها را به عنوان احتمال مطرح نمود که در واقع اگر این آیات را کنار هم قرار دهیم می­گوید امر به معروف و نهی از منکر هم معلول ایمان است، هم علت ایمان است، محفوف به دو ایمان است، در دو رتبه یا در دو دائره. اینها ممکن است جزء اشعارات آیه باشد، اینها تقریباً جزء استظهارات اشعاری است.

### آیه 157 سوره اعراف

آیه چهارم متفاوت با این آیات است، این آیات مربوط به امت بود، البته یکی از آنها الزامی و دو آیه دیگر غیر الزامی بودند. اما آیه چهارم آیه 157 سوره اعراف است که «الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتي‏ كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون» این آیه چند جهت بحث دارد؛

#### یک. مراد از «الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ»

اول اینکه این پیامبری که توصیف می­شود که پیامبر اسلام است، اوصافی برای ایشان ذکر شده است «الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتي‏ كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون» این صفت یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر برای پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و اله ذکر شده است.

#### دو. دلالت آیه بر وجوب خاص

سؤال دیگر این است که آیا این آیه افاده وجوب می­کند یا خیر؟ یعنی تکلیف وجوبی پیغمبر را بیان می­کند یا خیر؟ براساس قاعده قبلی گفته می­شود خیر، بلکه در مقام مدح، فعالیت­های پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و اله را بیان می­کند که یکی از آنها امر و نهی است، اما در اینجا ممکن است بگوییم که آن مقام رسالت و نبوت و شأنی که رسول و نبی داشت و سیاقی هم که دارد که در مقام ابلاغ است، در مقام پایه­ریزی دین است ممکن است بگوییم این قرینه خاصه­ای است که اینجا وصف در مقام مدح به سمت دلالت بر وجوب می­رود یعنی این عمل يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ .... اینها وظایف پیامبری او بوده است. این یک مطلب که ممکن است اینجا بگوییم قاعده کلی فرق می­کند، در مقام مدح بیش از رجحان را نمی­رساند ولی اینجا مدح پیامبری است که در مقام رسالت و ادای تکلیف پیامبری است، ممکن است گفته شود براساس این آیه دلالت بر وجوب می­کند. در این صورت وجوب خاص می­شود، اگر این را بپذیریم یا حتی این را نپذیریم و رجحان را بگوییم.

#### سه. الغاء خصوصیت بر تمام مکلفین

آیا «يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» از مختصات پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و اله است؟ آیه فعلاً مربوط به پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و اله است ولی آیا می­شود این را به دیگران تعمیم دهیم یا خیر؟

بحثی قبلاً داشتیم و گفته شد می­توان وجوهی را برای تعمیم در این آیه ذکر کرد که مهم­ترین آنها این است که بگوییم «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»[[10]](#footnote-10) احتمال دادیم که این آیه قاعده­ای اصولی است و می­گوید چیزی که برای پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و اله است برای شما نیز است، این «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»[[11]](#footnote-11) یک بیان فقهی محض نیست، «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»[[12]](#footnote-12) بالمطابقة یا بالالتزام می­گوید که چیزی که پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و اله داشت شما نیز دارید؛ دو حالت در این گونه بیان وجود دارد:

1. گاهی است که «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»[[13]](#footnote-13) می­گوییم ببین او چه کار می­کند شما نیز مانند او رفتار کن در حد یک حکم فقهی؛
2. گاهی می­گوییم «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» یعنی آن حکمی که او دارد برای شما نیز است، این احتمالی در این آیه شریفه است که قبلاً بیان کردیم. «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» یعنی الگوی شما او است با همه تفاصیلی که در آیه آمده است، یعنی اگر احکامی برای او تبیین شد برای شما نیز است.

اگر این را بپذیریم یا وجه دوم آن الغای خصوصیت است مگر در جاهایی که احراز کنیم، آن وقت همه آنهایی که مربوط به پیغمبر یا امام است برای دیگران نیز است الا اینکه دلیل خاص داشته باشیم که این برای پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و اله است ولی اگر این دو وجه الغای خصوصیت یا «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» را نپذیریم هر چه مربوط به پیغمبر خطاب شده است مخصوص خودش است و برای تعمیم آن باید دلیل خاص پیدا کنیم. این دو قرینه عامه را ممکن است کسی ادعا کند؛ یکی «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» را چنین مدلول و مضمونی قائل باشد. یکی هم الغای خصوصیت.

1. .مائده، آیه 2 [↑](#footnote-ref-1)
2. . الكافي (ط - الإسلامية)،ج‏1، 30، باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحث عليه [↑](#footnote-ref-2)
3. . آل عمران، آيه 104 [↑](#footnote-ref-3)
4. .مائده، آیه 2 [↑](#footnote-ref-4)
5. . آل عمران، آيه 104 [↑](#footnote-ref-5)
6. . آل عمران، آيه 104 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره فرقان، آیه 63 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره مؤمنون، آیات 1 و 2 [↑](#footnote-ref-8)
9. . سورة الإسراء(17): الآيات 64 الى 71 [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره احزاب، آیه 21 [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره احزاب، آیه 21 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره احزاب، آیه 21 [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره احزاب، آیه 21 [↑](#footnote-ref-13)